

۷. دیگان و دیگان

یه چوپانی بود، اربابش نه گیوه به این می داد، نه نواله به سگاش. می گفت: «آخه سگام گرسنه ن. نواله بشون [به آنها] بده!»

می گفت: «برن خرگوش بگیرن.»

می گفت: «خودم پام لخته.»

می گفت: «خودت پات لخته، خم خم^۱ رودخانه راه برو، نرمه.»

تا یه روز داشت تو جاده می رفت یه خرسوار بش^۲ رسید گفت: «اوغور بخیر؟^۳ با چوب می گردی اینجا؟»

گفت: «چوپونم.»

گفت: «کو گله ات؟»

گفت: «اوناها، تو بیابونا، دارن می چرن.»

گفت: «چرا گیوه نداری؟»

گفت: «اربابم نمی ده.»

گفت: «سگات چرا اینقدر لاغر؟»

گفت: «می گه نواله ندارم بدم. سگا هم برن خرگوش بدوانن.^۴»

گفت: «گوسفند عزیز داره؟»

گفت: «آره، دو تا توقولی^۵ داره. ظهر که می رم سر آب، می آد. می آد می گه دیگان و دیگان، اونا هم می دُون می آن. از جیش نخودچی، خرده نان، هر چی باشه در می کنه، می ده که آموخته بشن.»

^۱ کنار، ساحل

^۲ به او

^۳ کجا به سلامتی؟

^۴ بدوانند، شکار کنند.

^۵ بره یکساله



ارباب گفت: «کو تاي اين ديگانه؟» چوپان گفت: «ارباب، بردن گرگاي جانانه!»

گفت: «خرو^۱ سوار شو بریم.»

خرو سوار شد و رفتن پهلوی گله.

گفت: «این دیگان و دیگان که می گی، یکی خوبشو بگیر بیار، سر بُریم.»

این اومد و خوبه رو گرفت و برداشت آورد و سر بردند و سگار^۲ سیر کردن و خودشون هم کبابشونو سیر خوردن و بقیه لاشه شم^۳ درویشه گذاشت تو خورجین.

گفت: «حُب، حالا، ارباب، وقتی ظهر که رفتی سرِ اُ گفت دیگان و دیگان و دید یکیش نمی آد، می گه: چوپون؟»

بگو: «بله!»

می گه: «کو تای دیگانه؟»

بگو: «ارباب، بُردن گرگای^۴ جانانه!»

می گه: «پَ تو خودت کجا بودی؟»

بگو: «خم خم رودخانه^۵.»

«سگات کجا بودن؟»

«خرگوش می دواندند.»

اونوقت، هم گیوه به تو می ده و هم نواله به سگات.

این همین کارو کرد.

ظهر رفت سرِ ا.

ارباب گفت: «چوپان.»

گفت: «بله.»

گفت: «کو تای این دیگانه؟»

گفت: «ارباب، بردن گرگای^۶ جانانه!»

گفت: «تو خودت کجا بودی؟»

^۱ خر را

^۲ سگ ها را

^۳ لاشه اش را هم

^۴ آب

^۵ گرگ های

^۶ رودخانه

گفت: «خم خم روخانه.»

گفت: «سگات کجا بودن؟»

گفت: «دنبال خرگوش. خرگوش می دواندند.»

گفت: «خُب بیا. اونی که یادت داده، خوب یادت داده.»

هم گیوه ش داد و هم نواله برا سگا.